

$$ژ/ز = z/z$$

(۳۶،۴) مثالها تنها از متونی است که در آنها با نقطه‌گذاری تفاوت دو صامت مشخص شده است:

آزدن / آزدن (میبدی ۲: ۶۹۹) دژ / دز (سامی ۴۷۶) مژه / مزه (عتبه ۱۳۴) نایژه / نایزه (هدایه ج ۲۳۶، ۲۹۸).

$$ژ/ش = z/s$$

(۳۷،۴) بازگوه / باشگونه (بلعی ع ۲۲۹، ۳۸۵ - لسان ۹۶ - ترجمان ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸ - ورقه ۱۲) پزولیده / پشولیده (میبدی ۲: ۶۶۸).

$$س/ج = s/z$$

(۳۸،۴) در دو کلمه به جای «س» پایانی «ج» آمده است: ریواس / ریواج (زمخشری ۱: ۹۳ - سامی ۵۵۸) خروس / خروج (رودکی ۲۵۲).

$$س/ج = s/ç$$

(۳۹،۴) سریش / چریش (زمخشری ۱: ۲۸۸).

$$س/ش = s/s$$

(۴۰،۴) ماسوره / ماشوره (زمخشری ۱: ۲۸۸) پرستو / فراشتو (زمخشری ۱: ۴۷۲) کاشکی / کاسکی (پارس ۱۸۹).

$$ش/ج = s/z$$

(۴۱،۴) در کلمه ذیل غالباً به جای تلفظ امروزی «ش» حرف «ج» ثبت شده و چون دو صامت «ج» و «ج» غالباً با يك حرف کتابت می‌شده به یقین نمی‌توان دانست که این حرف نشانه کدام يك از دو صامت است: کاشکی / کاجکی (طبری

(۱۹۲۳، ۳۷۲).

ش/چ = s/c

(۴۲،۴) گامی «چ» و «ش» بہ جای یکدیگر می آیند: پخت/پخت (قابوس ج ۱۱۴، ۱۱۵) چموشی/جموچی (بختیار ۱۴۴) چکاد/شکادہ (زمخشری ۱: ۲۵۸). شترنگ/چترنگ (زمخشری ۱: ۳۵۴، ۳۵۵) چنبر/شنبر (ابنیه ج ۱۱۵ - ابنیه ع ب ۸۹ - سامی ع ۱۹۶، ۲۰۰).

ش/ز = s/z

(۴۳،۴) مثال این مورد تنها در يك منبع دیده شد: تیریش/تیریز (هجویری ۶۳).

ش/ژ = s/z

(۴۴،۴) شنکله/ژنکله (مصادر ۱: ۹۲، ۱۴۵) دشواری/دژواری (مبیدی ۱: ۴۹۲، ۷۴۱).

ش/س = s/s

(۴۵،۴) شوشه/سوشه (هدایه ع ۱۵۸) شیش/سیش (ابنیه ج ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱) شلوار/سروال (زمخشری ۱: ۳۶۵) زرشک/زرسک (ابنیه ج ۹) افشاند/افساند (عشر ۴۶) بیفشان/بیفسان (عشر ۴۱) ابریشم/اوریشم (زمخشری ۱: ۲۸۹) رسته/رسته (زمخشری ۱: ۴۹).

غ/گ = y/g

(۴۶،۴) آغوش/آگوش (عشر ۲۵۷ - سور ۳۲۷) کژاغند/کژاگند (زمخشری ۱: ۴۲۲) چغندر/چگندر (هدایه ع ۲۷، ۱۳۰ - ابنیه ج ۱۷۳).

$$f/b = \text{ف/ب}$$

(۴۷،۴) فام/بام (مصادر ۱؛ ۳۴۷، ۳۷۲) فتن/بش (سامی ۲۷۵) فندق/بندق
 (ابنیه ع الف ۵۹) خفه/خبه (هدایه ع ۶۹، ۱۲۳ - میبدی ۶؛ ۳۳۹) یلوغر/یلوگر
 (ابنیه ج ۱۳۵) ناف/تاب (سامی ۳۰۸) کنف/کتب (زمخشری ۱؛ ۷۸) افراشته/
 ابراشته (بخش ۴).

$$f/p = \text{ف/پ}$$

(۴۸،۴) فشردن/پشردن (سیستان ۳۸۳) فنجان/پنجان (سامی ۲۵۳) فش/پش
 (زمخشری ۱؛ ۳۸۹) فیروز/پیروز (بختیار ۱۴) فیروزه/پیروزه (بلعمی ج ۱۷۰ -
 زمخشری ۱؛ ۵۲ - میبدی ۲؛ ۲۲۷) فیل/پیل (بلعمی ع ۶۰، ۶۴) یلوغر/یلوگر
 (ابنیه ج ۱۲۰) فام/پام (بلغه ۱۸۰).

$$q/k = \text{ق/ک}$$

(۴۹،۴) قیان/کیان (طبری ۱۱۷۳ - لسان ۱۱۴ - مجید ۱؛ ۳۳۱) قند/کند
 (زمخشری ۱؛ ۳۳۵) قوزک/کوزک (طبری ۹۲) جوق/جوک (میبدی ۲؛ ۶۴۲، ۳؛
 ۳۷۶، ۴۵۸، ۴؛ ۳۶۱).

$$q/g = \text{ق/گ}$$

(۵۰،۴) خاقام/خالگاه (میبدی ۹؛ ۱۵۴).

$$k/z = \text{ک/ز}$$

(۵۱،۴) کودک/کودج (زمخشری ۱؛ ۱۵۰) کربز/جربز (سامی ۱۳۶)

$$g/z = \text{گ/ز}$$

(۵۲،۴) صامت مرکب «ج» در بسیاری از کلمات به جای «گ» به کار رفته

است، چه در آغاز و چه در میان و پایان کلمه:

گزیت / جزیت (طبری ۶۴۲، ۶۵۲ - میبیدی ۴؛ ۱۱۵، ۲۲۶) گلاب / جلاب
 (ابنیه چ ۵۳) گاوشیر / جاوشیر (ابنیه ع ب ۱۲۸) گردیزی / جردیزی (هجویری ۲۱۸)
 گاورس / جاورس (زمخشری ۱؛ ۷۶ - ابنیه چ ۷۴، ۷۵) گلنار / جلنار (ابنیه چ ۱۳۱)
 گوز / جوز (سامی ۲۰۸، ۲۰۷ - ابنیه چ ۲۱ - زمخشری ۱؛ ۲۳) مرگان / مرجان
 (بلعمی ع ۹۹) نارگیل / نارجیل (هدایه ع ۱۳۴ - ابنیه چ ۷۸ - میبیدی ۵؛ ۱۶۰)
 دارابگرد / دارابگرد (سیستان ۸۰، ۷۹) پرگار / فرجار (سامی ۴۱، ۱۷۲). زنگ / زنج
 (هدایه ع ۱۲۳) نیرنگ / نیرنج (پاک ۳۸، ۴۱ - حی ۴۹ - میبیدی ۱؛ ۲۹۳، ۳۰۲)
 زنگار / زنجار (اغراض ۶۱).

... در این نکته همه جا نمی توان به ابدال حکم کرد، زیرا - چنانکه پیش ازین ذکر شد - در خط عربی کاف فارسی را یا حرف «ج» ثبت می کردند و گمان می رود که تلفظ «ج» در عربی بسیار نزدیک به «گ» بوده است، بنابراین احتمال آن هست که در اکثر موارد ابدالی روی نداده و تنها شیوه کتابت چنین بوده است.

$$k/q = \text{ک/ق}$$

(۵۳، ۴) کاشان / قاشان (سیستان ۷۵) کز / قز (سامی ۱۹۲ - میبیدی ۱؛ ۷۵۰)
 ترکیدن / طرفیدن (مجید ۱؛ ۶۷ - طبری ۷۱) ترک / طراق (قصص ۲۲۹، ۳۲۸)
 کنب / قنب (ابنیه چ ۱۹) کرته / قرطه (بختیار ۳۲).

$$g/b = \text{گ/ب}$$

(۵۴، ۲) گستاخ / بتاخ (میبیدی ۴؛ ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۲۱، ۳۹۶) گستاخی / بتاخی
 (حی ۱۱ - میبیدی ۳؛ ۳۴۶، ۶۰۸) گرویدگان / برویدگان (قصص ۲۸۸، ۱۲۹)
 گرویدن / برویدن (قصص ۲۴۵، ۲۹۳) گنجشک / بنجشک (طبری ۴۹۵ - سامی ۳۶۰،
 ۳۶۶) بگروود / بیروود (شنقشی ۹) گزند / بزند (بخش ۲۴۵) بدشت / گذشت (بخش
 ۲۰۶).

$$l/s = ذ/ل$$

(۵۵،۴) گسیل / گسید (طبری ۷۹۳، ۷۹۵).

$$l/r = ر/ل$$

(۵۶،۴) صامت «ر» به جای «ل» نیز گاهی دیده می‌شود: شلوار، شروار (طبری ۶۴۷) جابلسا / جابرسا (طبری ۲۷، ۳۲، ۳۳ و بسیار موارد دیگر).

$$m = /n\bar{n}/p$$

(۵۷،۴) پیامبر / پیامبر (ورقه ۱۲۲) پیمبر / پینبر (ورقه ۱۱۹) شکمبه / شکنبه (لسان ۱۴۶ - ابنیه ج ۲۲۳ - ابنیه ع ب ۱۸) همبر / هنبر (ورقه ۹۸).

$$n/m = \bar{p}/\bar{n}$$

(۵۸،۴) پنهان / پنهام (پارس ۱۶۴-۱۶۶).

$$m/nb = \bar{n}/\bar{b}$$

(۵۹،۴) دم / دنب (مجید ۱: ۲۶۶) شکم / شکنب (مجید ۱: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۲).

$$m/nm = \bar{n}/\bar{m}$$

(۶۰،۴) دم / دّم (مجید ۱: ۳۷۴-۴۶۹).

$$v/b = \bar{b}/\bar{v}$$

(۶۱،۴) وزغان / بزغان (بخش ۱۹۲).

$$h/\bar{o} = \bar{h}/\bar{o}$$

(۶۲،۴) هسته / آسته (بلغه ۱۷۷).

$$h/x = \text{خ/ه}$$

(۶۳،۲) هسته / خسته (طبری ۴۵۲ - سفر ۱۲۰ - زمخشری ۱؛ ۱۰۶ - مجید ۱؛ ۱)
(۶۱۴). پرهیزکاران / پرخیزکاران (بخش ۸۸).

$$y/z = \text{ج/ی}$$

(۶۴،۲) یشم / چشم (ابنیه ج ۸۳).

$$y/d = \text{د/ی}$$

(۶۵،۲) آذربایجان / آذربادگان (سیستان ۳۵ - مجید ۱؛ ۲۸۱) آذربایجان /
آذربادجان (سیستان ۷۵) ششپاز / ششپداز (ابنیه ج ۱۵۸).

$$y/\delta = \text{ذ/ی}$$

(۶۶،۲) پاییز / پاذیز (ترجمان ۲۲۷) دشمنایگی / دشمناذگی (طبری ۴۱۸،
۴۲۲ - کلیله م ۱۲۷، ۱۶۳).

(۳) ادغام

$$ت/ت = \text{ت/ت}$$

(۹،۳) راست تر / راستر (بلعمی ع ۳۳۳ - پاك ۶۱ - مجید ۲؛ ۴۹۶) دوست تر /
دوستر (بلعمی ع ۱۰۵، ۱۲۵، ۳۲۴ - طبری ۶۰۶، ۶۹۶، ۷۶۰ - ابوالهیثم ۲۲) سخت تر /
سختر (بلعمی ع ۳۰، ۳۶، ۷۷، ۲۵۰ - طبری ۳۰۹، ۴۰۸، ۴۲۲ - لسان ۳۴، ۴۴ -
قصص ۴۵۰ - هجویری ۱۳۳، ۱۳۷، ۲۴۳) درست تر / درستر (قصص ۴۱۵ - هجویری
۳۹۷ - مجید ۲؛ ۴۹۶) زشت تر / زشتر (مجدید ۱؛ ۴۹۵).

$$dt/t = \bar{t}/\bar{d}$$

(۲،۴) بدتر/بتر (بلعمی ع ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۵ - بلعمی ج ۱۰۷۴، ۱۰۸۵ - طبری ۱۴۷۸، ۱۶۱۴ - سوز ۲۱ - سامی ۶۴) بلندتر/بلنتر (هجویری ۷۷).

$$\bar{c}/c = \bar{c}/\bar{c}$$

(۳،۴) هیچ چیز/هیچیز (بلعمی ع ۴۳۷ - هجویری ۲۳، ۳۳، ۶۴ - سوز ۲۱، ۲۶۸، ۳۴۶ - مجید ۲: ۸۵، ۹۳، ۹۷، ۲۰۱ - میبدی ۲: ۱۵، ۲۶، ۲۰۱، ۲۰۸).

$$\bar{z}/z = \bar{z}/\bar{z}$$

(۴،۴) هیچ جا/هیجا (یوسف ۲۵، ۲۶).

$$\bar{r}/r = \bar{r}/\bar{r}$$

(۵،۴) هر روز/هر روز (طبری ۶۵۲، ۷۶۶، ۱۵۱۰ - سامی ۲۶۴، ۳۱۶ - مجید ۱: ۴۵۲، ۲: ۲۸۶، ۵۰۴) - پسر را/پسرا (بلعمی ع ۳۲۵) يك دیگر را/يك دیگر (طبری ۸۲، ۷۶۳) اندر رسد/اندرسد (طبری ۳۱۳) ابر را/ابرا (لسان ۳۷) بدر را/بدر (مجید ۱: ۱۹۶).

$$\bar{z}/z = \bar{z}/\bar{z}$$

(۶،۴) از زندان/ازندان (بلعمی ع ۸۶، ۲۹۱).

$$kk/k = \bar{k}/\bar{k}$$

(۷،۴) هلاک کنید/هلاکنید (طبری ۸۵۷) هلاک کردیم/هلاکردیم (مجید ۱: ۹۸) هلاک کنیم/هلاکنیم (مجید ۱: ۳۱۰).

$$n/n = \text{ذ/ن}$$

(۸۰۳) ایشان نیز/ایشانیز (بلعمی ع ۱۸۳ - طبری ۱۸۶، ۱۹۲) من نیز/منیز (طبری ۳۹۷).

(۴) قلب

(۴) قبیلہ/پلیته (بلعمی ع ۱۰۱، ۴۴۰ - ابنیه ع الف ۶۷ - ابوالهیثم ۴، ۴۵) مغز/مزرغ (طبری ۵۷، ۴۹۴، ۱۱۵۲ - میبدی ۱؛ ۴۷۲ - میبدی ۳؛ ۴۲۷) چشمه/جمشه (طبری ۴۷۹) چشم/چمش (ترجمان ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۹) شلمغ/شملغ (هدایه ع ۱۳۰ - هدایه ع ۴۰۹) بهنا/پنها (لسان ۶۶) چسبنده/چفنده (لسان ۹۳) چسبیده/چفبیده/چسبیده (زمخشری ۱؛ ۱۲۳، ۴۴۸) هرگز/هرگز (ترجمان ۱۸۸) کرفس/کرسب (سامی ۵۰۳) چسبیدن/چفیدن (مجید ۱؛ ۵۴۵) حلقه/حقله (بلعمی ع ۳۷۵) بخشاینده/وشخاینده (شنقشی ۵) کتف/کتف (شاهنامه ۲۰۳۶) لفظان/غلطان (عشر ۵۳).

(۵) حذف

$$a/\text{zero} = \text{ا/صفر}$$

(۱۰۵) در همه کتبه‌های عربی رجال که با «ا» شروع می‌شود در این دوره شایع و متداول است که همزه مفتوح از آغاز آن می‌افتد و مثالهای آن به اندازه‌ای زیاد است که شاید ذکر يك يك موارد و ارجاع به صفحات متون لازم باشد. برای نمونه اسامی خاصی که در کتابهای ذیل آمده است ذکر می‌شود:

بلعمی، طبری، پاک، میبدی، سیستان، هجویری، ابوالهیثم، ابنیه، قابوس، قصص، زمخشری، مجید، و غیره.

و نمونه کنیه‌هایی که در این کتابها با حذف همزه مفتوح آغازین آمده است:
 بوطالب، بوصالح، بوهریره، باهریره، بوبکر، بابکر، بولولو، بوپردعه، بوعاصم،
 بوالمؤید، بوالفرج، بوالقسم، بولهب، بوالعباس، بوالحکم، بوسفین (ابوسفیان)،
 بورافع، بوعبیده، بوایوب، بوحاتم، بویسره، بوشمامه، بوسلمه، بوعثمان، بوجابر،
 بوعلی، بوالفضل.

(۲،۵) این حذف در کلمات دیگر هم که با همزه مفتوح آغاز می‌شود در
 متون این دوره دیده می‌شود و به خلاف معروف خاص شعر و حاصل ضرورت شعری
 نیست:

ازان/زان (بلعمی ج ۸۹۸ - طبری ۳۴۲ - سیستان ۹۵،۹۰،۳۶،۶) اگر/گر
 (بلعمی ج ۳۲۸ - طبری ۳۱۱،۳۰۸،۵۴۹،۶۳۴ - ابوالهیثم ۱۴۰) ازور/زو (سیستان
 ۱۱۴،۶۶،۵۲،۳۹ - میبیدی ۱۳:۲) ازایشان/زیشان (سیستان ۵۲ - انبیا ۲۵۱) ازین/
 زین (سیستان ۳۸۷) انار/نار (زمخشری ۱:۳۴۳،۳۳۸) امیر/میر (بلعمی ع ۳۰۰).

(۳،۵) بعضی از صامتها در میان و پایان کلمه حذف می‌شود: کبوتر/کوتر
 (میبیدی ۱۳۱:۷) مادر/مار (پاک ۲۳) پادزهر/پازهر (زمخشری ۱:۴۵۹ - انبیا ۱۶۲ -
 میبیدی ۲۹۴:۶) بودکه/بوکه (میبیدی ۴:۲۶۸) نمکسودر/نمکسو (انبیه ع ب ۲۱ -
 انبیه ج ۲۲۴) امرودر/امرو (انبیه ج ۱۹۸) کالبدر/کالب (زمخشری ۱:۲۸۳) هرزمان/
 هزمان (طبری ۲۰۳۴ - ترجمان ۲۰۵ - ورقه ۳۱) مردارسنک/مرداسنک (انبیه
 ج ۶۰،۵ - زمخشری ۱:۵۰) سرکه بارسکبا (زمخشری ۱:۳۴۳) پیغام/پیام (بلعمی
 ج ۳۸۶) اسپرغم/اسبرم (انبیه ع الف ۹۱) تاریک/تاری (انبیه ع الف ۶۷) گیل/
 گسی (طبری ۱۰۶۵).

(۴،۵) صامت دندانی - خیشومی «ن» غالباً در میان و پایان کلمه حذف می‌شود:
 نکونسار/نگوسار (بلعمی ع ۳۳۳ - طبری ۸۹۰ - پاک ۴۶ - کهن ۳) شبانروز/
 شباروز (بلعمی ج ۲۰۱ - طبری ۹۷۷،۹۵۸ - پاک ۳۷) جوانمرد/جوامرد (طبری
 ۹۴۱،۹۴۰ - پاک ۸،۷،۶ - انبیا ۴۶۴ - سوره ۱۸۳) گمانمندی/گمانندی (طبری
 ۶۱۴) زیانکار/زیاکار (مجید ۱:۴۴۸) شازده/شازده (سامی ۳۷۳ - میبیدی ۱:۴۸۷)

زمین/زمی (بلعمی ع ۸۴ - هدایه ع ۱۲۲، ۹) آستین/آستی (بلعمی ع ۳۸۸)
 میانگین/، میانگی (طبری ۱۴۳، ۴۲ - پاك ۱۶) سنگین/سنگی (ابنیه ع ب ۳۴)
 آبتن/آبت (زمخشری ۳۸۸؛ ۱) ایشان/ایشا (مجید ۴۳۹، ۴۰۸؛ ۱) چندان/چندا
 (مجید ۹۸؛ ۱) ازیشان/ازیشا (مجید ۴۸۵؛ ۲) ماران/مارا (مجید ۵۰؛ ۱) مفسران/
 مفسرا (مجید ۱۱۵؛ ۱) مسلمانان/مسلمانا (مجید ۲۵۷؛ ۲) چنان/چنا (مجید ۱۵۹؛ ۲،
 ۴۱۶) آبادان/آبادا (مجید ۶۰۴؛ ۲) ایمان/ایما (مجید ۴۳۸؛ ۲).

(۵، ۵) هجای *ve* (واو مفتوح) گاهی از میان کلمه می افتد: آورنده/آرنده
 (طبری ۷۹) آورد/آرد (ابوالهیثم ۱۸، ۲۳، ۹۰) بیاورد/بیارد (حی ۲۱، ۲۳) بیاورد/
 یار (سیستان ۲۹۴) آورید/آرید (مبیدی ۳؛ ۵۵، ۶۰) بیاورم/یارم (مبیدی ۷؛ ۹،
 ۱۷، ۲۰) آورنده/آرنده (مبیدی ۹؛ ۱۵).

(۶، ۵) هجای *av* (او) نیز خاصه در کشف الاسرار مبیدی در بعضی صیغه های فعل
 ساقط می شود:

شوید/شید (مبیدی ۱؛ ۱۲۳، ۲۰۰ - مبیدی ۲، ۴۱۳، ۵۶۵ - مبیدی ۳؛ ۲ -
 مبیدی ۴؛ ۵۰، ۸۷ - مبیدی ۹؛ ۹۳) نشوی/نشی (مبیدی ۲؛ ۳۵۵) مشوید/مشید
 (مبیدی ۳؛ ۳۷۷، ۴۸۸، ۴۸۹) می شوند/می شند (مبیدی ۳؛ ۴۶۶).

(۷، ۵) صامت *h* (ه) در میان کلمه گاهی می افتد: گاهواره/گاواره (طبری
 ۷۷۷) چشمها/چشما (طبری ۷۱۱) بزمنند/بزمنند (طبری ۴۱۸ - سور ۱۰۸) چهار/
 چار (ابنیه ج ۷۳ - سفر ۴۸ - زمخشری ۱؛ ۳۶۹) چهل/چل (ورقه ۸۸، ۸۹ -
 زمخشری ۱؛ ۳۸۱) گاهدان/کادان (زمخشری ۱، ۱۲۹) گواهان/گواآن (مجید ۲؛
 ۵۱۴) نگاهبانان/نگابانان (مجید ۱؛ ۵۲۱) اندوهگین/اندوگین (مجید ۱؛ ۴۳۹).

(۸، ۵) در آخر کلمه نیز اسقاط صامت *h* (ه) مکرر دیده می شود:

پادشاه/پادشا (بلعمی ج ۱۱ - طبری ۱۴۶، ۸۷۴، ۹۷۱ - ابوالهیثم ۲۰ - سیستان
 ۳۱۵، ۳۱۱، ۴۵) گواہ/گوا (بلعمی ج ۱۸۶ - طبری ۵۶۳ - پاك ۸۵) گیاه/گیا (بلعمی
 ج ۴۸۱، ۵۲۷، ۵۵۴ - ابنیه ع ب ۶۱ - طبیعیات ۷۸) گناه/گنا (ورقه ۱۱۵).

(۹، ۵) به خلاف فارسی درسی که در آن همیشه در کلماتی که به مصوت ممدود

«آ» ختم می‌شوند در جمع به «ان» صامت «ی» میان دو مصوت درمی‌آید (مانند: پارسا - پارسایان) در بسیاری از متن‌های دوره اول این صامت میانین وجود ندارد و به جای آن در کتابت، دو الف ممدود در پی هم می‌آید:

نرسایان / نرساان (طبری ۱۰، ۱۹، ۶۵، ۳۸۰، ۴۲۲، ۶۰۸، ۹۴۳، ۱۰۵۴، ۱۳۴۸ - مجید ۱؛ ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۱، ۵۶۰، ۶۲۷، ۶۹۲) شکیبایان / شکیبان (طبری ۱۰۳۷، ۱۵۲۲ - سور ۱۹۹) دانایان / دانان (طبری ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۵۹، ۳۳۹، ۴۴۹، ۱۰۳۶) توانایان / توانان (طبری ۱۹۱۶ - الهیات ۹۷) ناینبایان / ناینبان (سور ۵۲، مجید ۱؛ ۳۶۹) همتایان / همتان (طبری ۱۶۱۸) پیشوایان / پیشوان (سور ۱۵۴) پارسایان / پارساان (مجدید ۱؛ ۱۶۱، ۳۹۵).

و در کلمات عربی هم اعم از مفرد و جمع مکسر که به قاعده فارسی جمع بسته می‌شوند حال همچنین است:

مبتلایان / مبتلان (سور ۱۵۵) اصفیایان (طبری ۱۴۸۵) علماان (طبری ۱۱۷۴) اولیایان (طبری ۱۴۸۵).

فعل

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

ریشه و ماده فعل

۱) ریشه کلمه در زبانهای ایرانی باستان دارای یکی از سه صورت است: ضعیف، متوسط، قوی.

۱،۱) این صورتهای سه گانه به وسیله تغییر کمیت مصوتها یا حذف آنها از یکدیگر متمایز می شوند:

	قوی	متوسط	ضعیف
داشتن =	$\sqrt{dār}$	\sqrt{dar}	$\sqrt{dɪ}$
کاشتن =	$\sqrt{kār}$	\sqrt{kar}	$\sqrt{kɪ}$

۳،۱) هرگاه صامت های خیشومی (م، ن = m, n) در کلمه وجود داشته باشد حذف آنها در بیشتر موارد نشانه ضعیف بودن و اثبات آنها نشانه متوسط بودن ریشه است:

بوئیدن	=	\sqrt{gad} , <i>gand</i>
بستن	=	\sqrt{bad} , <i>band</i>
شکستن	=	\sqrt{skad} , <i>skand</i>
کندن	=	\sqrt{kad} , <i>kand</i>

۳،۱) به ریشه های ضعیفی که مصوت های \bar{a} یا $\bar{ā}$ دارند برای ساختن ریشه متوسط مصوت a و برای ریشه قوی مصوت \bar{a} افزوده می شود:

رفتن	=	\sqrt{i} , <i>ay</i>
خاستن	=	\sqrt{hiz} , <i>haiz</i>
بودن	=	$\sqrt{bū}$, <i>baw</i>
روئیدن	=	\sqrt{rud} , <i>raud</i>

۴) فعلهای فارسی، جز معدودی، در همه صیغه ها (زمان و شخص) دارای

ریشه واحدی هستند که بر اثر افزوده شدن اجزاء ماده ساز، دو ماده مضارع و ماضی از آنها ساخته شده است.

(۱،۴) از جمله فعلهای فارسی که دو ریشه متفاوت دارند و هر دسته از صیغه های آنها از يك ریشه مشتق شده است فعل دیدن است. این فعل يك ریشه $di = د$ دارد که در بعضی کلمات سنگنوشته داریوش در نقش رستم به کار رفته است:

این پیکر را بین $patikaram dīdy =$

ریشه دیگر این فعل که باز در کلمات سنگنوشته داریوش در بیستون وجود دارد، $vaina = وین$ است:

$vaināhy =$ بینی

$avaina =$ می دید

در فارسی میانه و فارسی دری ماده مضارع از ریشه «وین» آمده که در فارسی دری بر طبق قاعده سامت «و» آغازی به «ب» تبدیل یافته؛ ولی ماده ماضی از ریشه «وی» ساخته شده است.

(۲،۴) فعل آمدن نیز دارای دو ریشه مختلف است: مصدر و صیغه های ماضی و بیشتر مشتقات اسمی این فعل از ریشه $\sqrt{gam} = گم$ می آید که «گام» فارسی نیز از همان ریشه است. نام شهر همدان در پارسی باستان $hamdānā$ است، یعنی «جای گردهم آمدن». این ریشه يك پیشوند $a = آ$ نیز پذیرفته و سپس am افتاده و ماده ماضی این فعل از آن ساخته شده است. در پارسیک (فارسی میانه) این فعل بدون پیشوند هم به صورت «مَدَن» به کار می رود.

اما ماده مضارع این فعل از ریشه $\sqrt{ay} = ای$ می آید که مفهوم «حرکت» دارد و با پیشوند $parā = پرا$ به معنی رفتن و عزیمت کردن، و با پیشوند $a = آ$ به معنی آمدن به کار رفته است.

(۳،۴) فعل «بودن» هم دو ریشه دارد. «یکی $\sqrt{bav} = بو$ » به معنی شدن و بودن که صیغه های ماضی این فعل از آن می آید. دیگر ریشه $\sqrt{h, ah} = ه$ که شناسه های «ام، ای، است...» از آن مشتق شده، و در صیغه های مضارع «هستم، هستی، هست...» به کار می رود.

ماده مضارع در ایرانی باستان

(۳) ماده مضارع در زبانهای ایرانی باستان به یکی از طرق ذیل ساخته

می شود:

(۱،۳) ماده مضارع همان ریشه فعل است بدون افزایش جزء «ماده ساز» و

بدون تشدید مصوت، یعنی ریشه فعل بی واسطه به شناسه می پیوندد:

ریشه و ماده مضارع فعل بودن = *asti,ah-*

ریشه و ماده مضارع فعل زدن = *jan-*

(۲،۳) ماده مضارع ساخته می شود از ریشه متوسط با افزودن مصوت *a*:

√bar = *bara-* بردن

(۳،۳) ماده مضارع ساخته می شود از ریشه ضعیف با افزودن مصوت *a*:

√is = *isa-* جستن

(۴،۳) ماده مضارع ساخته می شود از الحاق جزء *-ya-* به ریشه ضعیف و

متوسط:

√zā = *zāya-* زادن

(۵،۳) ماده مضارع ساخته می شود از ریشه متوسط و قوی با افزودن جزء

-aya- به یکی از آنها:

√pat = *pataya* پریدن

√dār = *dāraya-* داشتن

(۶،۳) ماده مضارع از تکرار ریشه ساخته می شود. این نوع را ماده مضارع

مضاعف می نامند:

√dā = *dadā-* دادن

(۷،۳) ماده مضارع با افزودن میانوند *n/na* پیش از آخرین صامت ریشه

ضعیف ساخته می شود:

√marak = *maranč* میراندن

(۸،۳) ماده مضارع از الحاق جزء *nau/nu* به ریشه ضعیف ساخته می شود:

$\sqrt{kəra}$ کردن (اوستایی) = $kəranau-$

$\sqrt{kɪ}$ کردن (فارسی باستان) = $kunau$

(۹،۳) ماده مضارع از افزودن u/au به ریشه متوسط ساخته می شود:

\sqrt{tan} تنیدن، کشیدن = $tanu-$

(۱۰،۳) ماده مضارع از افزودن $nā/nai/n$ به ریشه ضعیف ساخته می شود:

$\bar{a} + \sqrt{fri}$ آفریدن = $\bar{a}frinā$

ماده مضارع در فارسی میانه و دری

(۴) از ماده های مضارع ابرایی باستان گاهی جزء ماده ساز بکلی ساقط شده و تنها ریشه فعل باقی مانده که آن نیز به موجب قوانین تحول واکها گاهی تغییر یافته است. اما از بعضی ساختهای ماده مضارع آثاری در مضارع فارسی میانه و دری باقی مانده است:

(۱،۴) از ماده مضارع باستان که عاری از ماده ساز بوده (ر که بند ۱،۳) صیغه های زمان حال فعل بودن و شناسه های افعال باقی مانده است.

(۲،۴) از ماده مضارع که از ریشه ضعیف با ماده ساز a به وجود می آمد گاهی با حذف این جزء و نگهداشتن ریشه، در فارسی میانه و دری ماده مضارع به کار رفته است:

$\sqrt{kuša}$ - کش

(۳،۴) از ماده مضارع که از ریشه متوسط با افزودن جزء a ساخته می شد با حذف آن جزء و حفظ ریشه متوسط در فارسی میانه و دری ماده مضارع آمده است:

$\sqrt{bū}$, bav بُود

$\sqrt{siyū}$, $siyav$ شود

(۴،۴) از ماده مضارع باستان که با الحاق جزء ya - به ریشه ضعیف و متوسط ساخته شده بود در فارسی میانه و دری ماده مضارع با حفظ «ی» آمده است:

\sqrt{za} - $zāya$ زاید

(۵،۴) از ماده مضارع باستان که با الحاق جزء *-aya-* به ریشه متوسط و قوی ساخته شده و غالباً ریشه مختوم به *-ā-* داشته جزء *آی = ay-* در مضارع فارسی میانه و دری بر جا مانده است:

ریشه ضعیف	ریشه قوی	باستان	میانه	دری
$\sqrt{srū}$	$\sqrt{srāv}$	<i>sravaya-</i>	<i>srāy-</i>	سراید
$\sqrt{stū}$	$\sqrt{stāv}$	<i>stavaya-</i>	<i>stāy-</i>	ستاید

(۶،۴) از ماده‌های مضارع که با افزودن جزء *nau/nu* یا افزودن جزء *nā/na/n* به ریشه ضعیف یا الحاق میانوند *n/na* پیش از آخرین صامت ریشه ضعیف ساخته می‌شد صامت «ن» در ماده مضارع فارسی میانه و دری بر جا مانده است:

باستان	میانه	دری
<i>činau-</i>	<i>čīn-</i>	چیند
<i>afrīnā-</i>	<i>afrīn-</i>	آفریند
<i>āhinja-</i>	<i>āhinj-</i>	آهنجد

(۷،۴) از ماده مضارع باستان که با تکرار ریشه فعل ایجاد می‌شد برای مثال فعل ذیل را ذکر کردیم.

$\sqrt{dā}$ *dadā-*

از این فعل در ماده مضارع فارسی میانه زردشتی و در فارسی دری صامت *d* در هجای دوم به *h* بدل شده است، و در فارسی میانه طرفانی صامت *-y-* از آن بر جا مانده است:

باستان	میانه طرفانی	میانه زردشتی	دری
<i>dadā-</i>	<i>day-</i>	<i>dah-</i>	دهد

(۸،۴) از ماده مضارع باستان که با الحاق جزء *u/au* به ریشه فعل ساخته می‌شد جزء ماده‌ساز حذف شده و همان ریشه مانند ماده مضارع به کار رفته است:

تند (تیندن = کشیدن) \sqrt{tan}

ماده ماضی

(۹،۵) در پارسی باستان ماده فعل در صیغه‌های مضارع و ماضی یکسان است.

در این زبان چنانکه پیش از این گفتیم (جلد اول، ص ۱۹۰) انواع زمانهای ماضی وجود نداشته و تنها يك صیغه که آن را «نامعین» خواندیم در مورد ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی استمراری و جز اینها به کار می‌رفته است. اما برای بیان وقوع فعل در زمان گذشته يك طریقه دیگر نیز در پارسی باستان وجود داشته و آن استفاده از صفت مفعولی بوده است.

(۳،۵) صفت مفعولی باستان غالباً از ریشه ضعیف ساخته می‌شود با افزودن

پسوند «ت» = *ta*:

معادل فارسی	صفت مفعولی	ریشه
= کرده	<i>kṛta-</i>	$\sqrt{kṛ}$
= مرده	<i>mṛta-</i>	$\sqrt{mṛ}$
= زده	<i>jata-</i>	\sqrt{ja}

(۳،۵) در پارسی باستان برای بیان فعلی که در گذشته انجام گرفته صفت مفعولی در حالت کنائی خنثی مفرد با نام (اسم، ضمیر) در حالت وابستگی به کار می‌رفته و در این حال نام حکم فاعل فعل را داشته است:

ima tya manā kṛtam

که لفظ به لفظ معادل است با «این که کرده من» یعنی «این است آنچه من کردم» و این شیوه استعمال در پارسی باستان بسیار رایج بوده است.

(۴،۵) در پهلوی (فارسی میانه - پارسیک) دو ماده مضارع و ماضی فعلها از یکدیگر مشخص شده‌اند، به این معنی که از صفت مفعولی مختوم به جزء «ت» = *ta* ماده خاصی برای صیغه‌های ماضی ساخته شده و همین صورت است که به فارسی دری رسیده است.

(۵،۵) ماده‌های مضارع و ماضی، گذشته از دیگرگونی که در واکهای آغازی و میانی آنها به حکم قواعد تحول زبان روی داده (و در فصل‌های گذشته از این مطلب گفتگو کردیم) به تأثیر واکهای که پس از آنها قرار گرفته تحولی خاص پذیرفته و واك پایانی آنها غالباً به دو صورت مختلف دیگرگون شده است.

(۶،۵) در بعضی فعلها تفاوت دو ماده تنها افزوده شدن همان جزء «ت» به

ریشه کلمه است که ماده ماضی از آن ساخته شده، و این جزء هرگاه پیش از آن صامت آوایی یا مصوت بوده به «د» تبدیل یافته است:

ماضی	مضارع	ریشه
گفتم	گفتم	\sqrt{kan}
خوردم	خورم	$\sqrt{x^var}$
خواندم	خوانم	$\sqrt{x^van}$
سپردم	سپرم	\sqrt{spar}
بردم	برم	\sqrt{bar}

و هر جا که ما قبل آن صامت بی آوا بوده به حال خود مانده است:

گشتم	گشتم	\sqrt{kus}
------	------	--------------

(۷،۵) در ماده ماضی بعضی از فعلها پیش از جزء «ت» مصوت «ای» در آمده و در این مورد نیز به حکم قاعده مذکور در فوق همیشه صامت «ت» آوایی شده، یعنی به «د» تبدیل یافته است:

ماضی	مضارع	ریشه
کشیدم	کشم	$\sqrt{karš}$
بخشیدم	بخشم	$\sqrt{baxš}$
دویدم	دوم	\sqrt{dav}
وزیدم	وزم	\sqrt{vaz}
دریدم	درم	\sqrt{dar}
تیدم	تم	\sqrt{tan}
باریدم	بارم	\sqrt{var}

این شیوه ساختمان ماده ماضی که مثالهای آن بسیار متعدد است برای ساخت فعلهای قیاسی از اسم یا صفت نمونه قرار گرفته و بسیاری از فعلهای ساده بر طبق آن ساخته شده است:

از اسم: جنگ: جنگیدن؛ انجام: انجامیدن؛ آغاز: آغازیدن

از صفت: خشک: خشکیدن؛ دزد: دزدیدن؛ خیس: خیسیدن

(۸،۵) آنجا که ماده مضارع باستان با الحاق جزء «آی» = *aya*، به ریشه فعل ساخته شده و اثر آن در ماده مضارع فارسی میانه و فارسی دری بر جا مانده است، ماده ماضی از ریشه فعل با افزودن جزء «ت» یا «د» نشانه صفت مفعولی آمده است:

ستودم	ستایم	$\sqrt{stu, stāvaya}$
سرودم	سرایم	$\sqrt{sru, srāvaya}$
آلودم	آلایم	* $\bar{a} + \sqrt{ru, ārāvaya}$

(۹،۵) هر گاه صامت پایانی ریشه فعل «چ = چ» بوده در ماده مضارع به «ج = ج» و سپس به «ز = ز» بدل شده است. اما در ماده ماضی به تأثیر جزء «ت» به «خ = x» تبدیل یافته است:

تاختم	تازم	$\sqrt{tač}$
ساختم	سازم	$\sqrt{sač}$
آموختم	آموزم	$\bar{a} + \sqrt{muč}$
ریختم	ریزم	$\sqrt{rič}$
دوختم	دوزم	* $\sqrt{dūč}$
سوختم	سوزم	$\sqrt{suč}$
آمیختم	آمیزم	$\bar{a} + \sqrt{mič}$
آویختم	آویزم	* $\bar{a} + \sqrt{vič}$
توختم	توزم	* $\sqrt{tuč}$
افروختم	افروزم	$ava + \sqrt{ruč}$

(۱۰،۵) هر گاه ریشه فعل به «-ar» ختم می‌شده در ماده مضارع یکسان مانده اما در ماده ماضی که جزء «ت» پس از آن در آمده به حکم قاعده تحول واکها که پیش از این ذکر شد صامت «ر» به «ش» بدل شده است.

داشتم	دارم	\sqrt{dar}
گذاشتم	گذارم	$vi + \sqrt{tar}$
انباشتم	انبارم	$ham + \sqrt{bar}$
گماشتم	گمارم	$vi + \sqrt{mar}$

اما گاهی در هر دو ماده بر جا مانده است:

سپردم	سپرم	\sqrt{spar}
آزردم	آزارم	$\bar{a} + \sqrt{zar}$

(۱۱،۵) هر گاه واک پایانی ریشه فعل صامت دولبی بی آوا (p = پ) بوده در ماده مضارع، به تأثیر مصوت آغازی شناسه، به دولبی آوائی «b = ب» تبدیل یافته است، و در ماده ماضی به حکم قانون دیگر گوی (dissimilation) چون دو صامت متوالی

بی آوا (یعنی پ ت = pt) در تلفظ دشوار بوده (چنانکه در هیچیک از کلمات فارسی دری این گروه صامت وجود ندارد) صامت ریشه فعل (یعنی پ) به صامت لب و دندان بی آوا (یعنی ف = f) تبدیل شده است:

یافتم	یابم	$\sqrt{āp}$
تافتم	تایم	$\sqrt{tāp}$
کوفتم	کوبم	* $\sqrt{kūp}$
آشوفتم (آشغتم)	آشوبم	$ā + \sqrt{xšup}$
روفتم	روبم	$ā + \sqrt{rūp}$
فریغتم	فریم	$fra + \sqrt{rip}$

و در ماده مضارع گاهی صامت پایانی که «پ = p » بوده به «و = v » تبدیل یافته است:

رفتم	زوم	\sqrt{rap}
------	-----	--------------

(۱۲، ۵) هر گاه صامت پایانی ریشه فعل «ه = h » بوده در ماده مضارع باقی مانده

و در ماده ماضی به صامت صغیری «س = s » تبدیل پذیرفته است:

جستم	جهم	\sqrt{jah}
رستم	رهم	\sqrt{rah}
کاستم	کاهم	\sqrt{kah}
خواستم	خواهم	\sqrt{xvah}

(۱۳، ۵) هر گاه در پایان ریشه گروه دو صامت «خ ش = $xš$ » قرار داشته در ماده

مضارع صامت «خ» و در ماده ماضی صامت «ش» از آن ساقط شده است:

فروختم	فروشم	$fra + \sqrt{vaxš}$
دوختم	دوشم	$\sqrt{duxš}$

(۱۴، ۵) در بسیاری از فعلهای فارسی دری ماده ماضی دیگری از ماده مضارع

با افزودن جزو «اید = $īd$ » به آخر آن ساخته شده که غالباً به موازات ماده ماضی اصلی مورد استعمال دارد:

انکارید

انگاشت

(۱) این کلمه در متنهای کهن فارسی دری به این صورت آمده، اما در متون جدیدتر به جای آن از مصدر ثانوی «دوشیدم» استعمال می‌شود.

انگیزید	انگینخت
بازید	باخت
تازید	تاخت
تایید	تافت
جهید	جست
سنبجید	سخت
لگرید	لگریست

ادیبان ایران به اعتبار آنکه همه صیغه‌های فعل را مشتق از مصدر می‌شمارند این‌گونه ماده‌های ماضی را که صیغه مصدر نیز از آنها مشتق می‌شود «مصدر ثانوی» یا «مصدر جعلی» خوانده‌اند.

(۱۵،۵) چگونگی اشتقاق بعضی از ماده‌های ماضی درست معلوم نیست. از آن جمله افزوده شدن «س» به ریشه فعل پیش از جزء «ت» است در فعلهایی مانند:

توانست، که ریشه آن \sqrt{tav} است	
دانست، که ریشه آن \sqrt{dan} است	
شایست، که ریشه آن $\sqrt{xšāy}$ است	
مانست، که ریشه آن \sqrt{man} است	

به عقیده بعضی از محققان ماده این افعال ممکن است از ترکیب ریشه فعل با ریشه فعل بودن (\sqrt{ah}) حاصل شده باشد زیرا که همه این فعلها داشتن حالتی را بیان می‌کنند.^۱

یعنی:

دانستن = دانا بودن	بایستن = لازم بودن
مانستن = مانند بودن	شایستن = شایسته بودن
زیستن = زنده بودن	توانستن = توانا بودن

اما بعضی دیگر در صحت این توجیه تردید دارند.^۲

مشتقات اسمی فعل

پسوند مصدر

(۱،۶) در زبان مشترك اصلی اقوام هند و اروپائی ظاهراً مصدر وجود نداشته است. اصولاً همهٔ زبانها صیغهٔ خاصی برای بیان معنی مصدر دارا نیستند و آنجاها که این صیغه وجود دارد صورت و ساختمان کلمه، حتی در زبانهای نزدیک و همسایه، با هم مطابقت نمی‌کند.

یافت نشدن این صیغه در زبان اصلی هند و اروپائی معلول صفت خاص این زبانست که در آن صیغه‌های حاکی از مفهوم عام و کلی کلمه وجود نداشته بلکه فقط صورت‌های خاص صرفی حاکی از حالات نحوی کلمه را دارا بوده است.

صیغهٔ مصدر در هر يك از زبانهای هند و اروپائی بطور مستقل ساخته و پرداخته شده است. به این سبب ساختمان این صیغه حتی در زبان‌های قدیم هند و اروپائی یکسان و همانند نیست. تنها در یونانی باستان یکی از وجوه پسوند مصدر که *-ai* باشد با صورت مصدر مختموم به *dhyāi* - که در زبانهای ودائی و اوستائی وجود دارد شبیه است. اما با وجود این شباهت نمی‌توان یقین گفت که این وجوه در زبان‌های مذکور با هم ارتباطی دارند.

صیغه‌ای که با این پسوند ساخته می‌شده در زبان یونانی و زبان آریائی دو معنی یا دو مورد استعمال داشته است: یکی در امر و دیگری در مصدر.

(۳،۶) در زبان ودائی که قدیمترین زبان هندی از شعبهٔ هند و ایرانی است یکی از ماده‌های پسوند مصدر *-tu* بوده است. این پسوند به تدریج شیوع و غلبه

یافته به طوری که در سنسکریت تقریباً صورت واحد پسوند مصدر *tum* - شده است. این جزء عبارت است از پسوند متعدی - *tu* - در حالت رائی. مانند ژتوم (*Jetum*) از ریشه - *zi* - به معنی مغلوب کردن و از یا در آوردن. (همریشه - *Jan* در فارسی باستان و اوژدن در پهلوی و اوژیدن در فارسی که در ترکیب «شیر اوژن» باقی مانده است) و کرتوم از ریشه \sqrt{kr} به معنی کردن و گرهیتوم (*grahitum*) از ریشه \sqrt{grah} به معنی گرفتن و جز اینها.

(۳،۶) در فارسی باستان که زبان کتیبه‌های شاهان هخامنشی است صیغه مصدری در هر جمله که بکار رفته تابع فعلی است یعنی مصدر برای یکی از افعالی که دارای معنایی مانند فرمودن و یارستن و شایستن باشد در حالت رائی (مفعولی) واقع می‌شود. در این حال جزء اخیر مصدر همیشه *tanaiy* - است.

این جزء خود مرکب از دو قسمت است: یکی ماده آن که *tan* - باشد و دیگر *aiy* - که جزء صرفی (*désinence*) کلمه در حالت رائی مفرد است.

(۴،۶) اگر چه زبان اوستائی ظاهراً از سلسله زبانهای که به فارسی امروز منتهی شده برکنار است اما چون یکی از زبانهای قدیم ایران است که با فارسی باستان بسیار قرابت دارد نظری به ساختمان مصدر در این زبان نیز لازمست. یکی از نشانه‌های مصدر در زبان اوستائی پسوند - *θna* - است که از اصل هند و ایرانی *ina* - آمده و معادل ماده - *tan* - در فارسی باستان است.

(۵،۶) در متون پهلوانیک (پارسی-پهلوی اشکانی) پسوند مصدر به سه صورت تن و - دن و - زن دیده می‌شود. این هر سه صورت بازمانده همان پسوند *tanaiy* - فارسی باستان است. صورت دن به مصدرهایی اختصاص دارد که در آنها پیش از این پسوند یکی از دو صامت (ر-ن) واقع باشد. صورت -ذن نیز در مواردی است که پیش از آن مصوتی وجود داشته باشد. مثال:

دیدن : *dīdan = dydn*

ویران کردن : *amaštan = 'mšt'n*

انباردن : *amvardan = 'mvr'dn*

(۶،۶) در آثار مانوی مکشوف در طرفان که به زبان پارسیک (پهلوی ساسانی)